

Reflection of Reza Khan's Relations with the constitutional constitution in the works of Official Historians of the Pahlavi Period

1. *Fateme. Hakiminia*

2. *Ghobad. Mansourbakht**

1. PhD student of Iranian Islamic History, Research Sciences Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. PhD in History, Department of Iranian History, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Email: g_mansourbakht@sbu.ac.ir | Received: 24.12.2023 | Acceptance: 30.02.2024

*Journal of
Socio-political studies of Iran's
contemporary history*

eISSN: 2821-1294
<http://journalspsich.com>
Vol. 2, No 3, Pp: 56-73
Autumn 2023

Original research article

How to Cite This Article:

Hakiminia, F., & Mansourakht, G. (2023). Reflection of Reza Khan's Relations with the constitutional constitution in the works of Official Historians of the Pahlavi Period, *spsich*, 2(3): 56-73.



© 2023 by the authors. License Iran-Mehr: The Institute for Social Study and Research, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0 license) (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>)

Abstract

The objective of the Constitutional Movement was to fundamentally transform the political system of Iran and to shift from an autocratic government to one based on law. However, with Reza Khan's coup in 1920 (Gregorian Calendar), the overthrow of the Qajar dynasty contrary to the constitutional law, the transformation of constitutional monarchy into modern dictatorship, and the revival of autocracy from the outset, he established the foundation of this dynasty on a legitimacy crisis. The question of this article is what strategies did the propaganda apparatus (especially the official historians) of the Pahlavi government adopt to legitimize Reza Khan's tripartite actions in undermining the constitution? Based on the method of critical rationality, the findings of this article indicate that the official historians, in justifying Reza Shah's actions which were contrary to the constitutional law, without considering the logic of historical developments and understanding civilizational relations, attempted to portray the Constitutional Revolution as a failure. Through the vilification of the Qajar period and depicting the Constitutional Revolution as unsuccessful, they produced a narrative that presented a salvific image of Reza Shah and legitimized his actions.

Keywords: Official historiography, Constitutional law, Constitutional Revolution, Legitimacy, Reza Shah

بازتاب مناسبات رضاخان با قانون اساسی مشروطیت در آثار مورخان رسمی دوره پهلوی

فاطمه حکمی نیا^۱

قباد منصوربخت^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

g_mansourbakht@sbu.ac.ir

ایمیل نویسنده مسئول:

پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۳۰

دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۴

فصلنامه علمی

مطالعات سیاسی-اجتماعی
تاریخ معاصر ایران

شاپا (الکترونیکی): ۲۸۲۱-۱۲۹۴
http://journalspsich.com
دوره ۲ | شماره ۳ | صص ۷۳-۵۶
پاییز ۱۴۰۲

نوع مقاله: پژوهشی

به این مقاله به شکل زیر استناد کنید:

درون متن:

(حکمی نیا و منصوربخت، ۱۴۰۲)

در فهرست منابع:

حکمی نیا، فاطمه، و منصوربخت، قباد. (۱۴۰۲). بازتاب مناسبات رضاخان با قانون اساسی مشروطیت در آثار مورخان رسمی دوره پهلوی. مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ معاصر ایران، ۲(۳): ۷۳-۵۶.

چکیده

هدف نهضت مشروطه ایجاد تحول بنیادین در نظام سیاسی ایران و تغییر حکومت استبدادی به حکومت مبتنی بر قانون بود؛ اما رضاخان با کودتای ۱۲۹۹، انقراض سلسله‌ی قاجار برخلاف قانون اساسی، تبدیل سلطنت نمادین مشروطه به دیکتاتوری مدرن و احیای استبداد از همان ابتدا، اساس این سلسله را بر بحران مشروعیت استوار ساخت. پرسش مقاله حاضر این است که دستگاه-های تبلیغاتی (به‌ویژه مورخین رسمی) حکومت پهلوی برای مشروعیت‌بخشی به اقدامات سه‌گانه‌ی رضاخان در زیر پا گذاشتن مشروطه، چه راهکاری در پیش گرفتند؟ یافته‌های این مقاله بر پایه‌ی روش عقلانیت انتقادی نشان می‌دهد که مورخان رسمی برای توجیه اقدامات رضاشاه که برخلاف قانون اساسی صورت گرفته بود، بدون توجه به منطق تحولات تاریخی و درک مناسبات تمدنی، سعی در ناکام نشان دادن انقلاب مشروطه داشتند. آن‌ها از طریق سیاه‌نمایی از دوره‌ی قاجاریه و ناکام نشان دادن انقلاب مشروطه، روایتی

تولید کردند که تصویری منجیانه از رضاشاه به نمایش گذاشته و به اقدامات او مشروعیت می بخشید.

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری رسمی، قانون اساسی، انقلاب مشروطه، مشروعیت، رضاشاه.

مقدمه و بیان مسئله

با مواجهه جامعه ایران و شکست آن در برابر تمدن غرب، لزوم اصلاح و نوسازی امور بیش از پیش احساس شد. با وجود این، ناکامی اصلاحات از بالا منجر به وقوع انقلاب مشروطه شد؛ انقلابی که علی‌رغم آرمان‌های مترقی نتوانست نهادینه شود. هرچند مرجع سیاسی و بحران مهم‌ترین ویژگی این دوران بود. در این میان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رخ داد و منورالفکران درصدد تئوریزه کردن «استبداد منور» برآمدند. حکومت پهلوی از آنجایی که برخلاف روند مرسوم حکمرانی در ایران تبار و پشتوانه ایلی نداشت درصدد برآمد از ابزار مشروعیت‌بخش نوینی استفاده کند. یکی از این ابزار استفاده از تاریخ و تاریخ‌نگاری رسمی بود. تاریخ‌نگاری رسمی همواره به‌عنوان ابزاری توانمند در جهت مشروعیت‌بخشی و تثبیت حکومت‌ها عمل کرده است. جهت‌دهی و مبنای متون این دوره، تفسیر و بازتاب تمایلات حاکمان از رخداد‌های تاریخی بود که پویایی را از مورخ گرفته و روایتی بدون جان و در راستا و سلايق حاکمان نگاشته می‌شد.

مشروطیت با هدف تبدیل حکومت استبدادی به حکومت مبتنی بر قانون رخ داد؛ اما تنها چهارده سال پس از صدور فرمان مشروطه، با وقوع کودتای ۱۲۹۹، اصل نفی توسل به زور برای دستیابی به قدرت سیاسی و قانون اساسی مشروطه مبنی بر ابدی بودن سلطنت در خاندان قاجاریه، زیر پا نهاده شد. پنج سال بعد با زیر پا گذاشتن و نفی اصل ۳۶ متمم قانون اساسی، سلسله قاجاریه منقرض و سلسله پهلوی تأسیس شد. با تأسیس سلسله پهلوی، رضاشاه در رأس قدرت اجرایی قرار گرفت و بار دیگر شیوه حکمرانی استبدادی و خودکامه به شکلی دیگر احیا شد. وقوع مسائل سه‌گانه مذکور و تعارض آن‌ها با قانون اساسی مشروطه، سلسله پهلوی را با مشکل و بحران مشروعیت روبرو ساخت؛ مشکل و بحرانی که تا زمان انقراض این سلسله ادامه یافت. این مقاله به دنبال پاسخ به این سؤال است که مورخان رسمی دوره پهلوی برای حل مشکل و بحران مشروعیت ناشی از زیر پا گذاشتن‌های مکرر قانون اساسی مشروطه توسط سلسله پهلوی به چه استدلالاتی متوسل شدند؟

تحقیق حاضر بر این فرضیه بنا شده است که با توجه به سندیت قانون اساسی مشروطه در تعیین مصادیق عمل سیاسی مشروع و نامشروع، امکان مشروعیت‌بخشی به اقدامات سه‌گانه ضد قانون اساسی وجود نداشت لاجرم مورخین رسمی دوره پهلوی با طرح موضوعات فراقانونی، راه‌حل مسائل کشور را در اقدامات مبتنی بر زور و فراتر از اصول قانون اساسی معرفی و در نتیجه به توجیه اقدامات ناقض قانون اساسی توسط رضاخان پرداختند.

روش تحقیق در این مقاله عقلانیت انتقادی خواهد بود. با توجه به ماهیت موضوع یعنی اقدام مورخان این دوره در ارائه مجموعه‌ای از استدلال‌ات عقلانی در مشروع جلوه دادن اقدامات خلاف قانون اساسی

مشروطه تلاش خواهد شد تا عقلانیت واقع در روایت مورخان رسمی این دوره مورد بررسی انتقادی قرار گیرد.

علیرضا ملایی توانی (۱۳۹۵) در کتاب *گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی* پیرامون رضاشاه زمینه‌های تولید متون تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی و تصویرپردازی آن‌ها از شخصیت رضاشاه را مورد بررسی داده است. وی همچنین در فصلی از این اثر، با عنوان «دفاع از نظام سلطنت و حقانیت پادشاهی رضاشاه»، مسئله تاریخ‌نگاری رسمی در دوره پهلوی را مورد بررسی قرار داده است، اما رویکرد مقاله حاضر مبتنی بر تعارضات این نوع از تاریخ‌نگاری است. مقاله حاضر با رویکردی مسئله محور در پی بررسی بازتاب اقدامات مذکور در تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی و نقد استدلال‌ات ارائه شده برای توجیه اقدامات سه‌گانه خلاف قانون اساسی به نگارش درآمده است. روح‌الله عالی‌پور (۱۳۹۴) نیز در پایان‌نامه خود با عنوان «واکاوی تاریخ‌نگاری رسمی عصر پهلوی اول، مطالعه موردی: حبیب‌الله نوبخت» به بررسی تاریخ‌نگاری حبیب‌الله نوبخت پرداخته است. وی توضیح داده است که نوبخت با استفاده از اندیشه‌ی ناسیونالیستی خود و در جهت مشروعیت بخشی به دستگاه سلطنت پهلوی سعی در بازتولید مفاهیم شاهنشاهی باستانی و مقتدر ایران داشته است، اما مشروطه را مورد توجه قرار نداده است. کاوه بیات (۱۳۹۲) در مقاله‌ی «تاریخ‌نگاری مکتب پهلوی درباره‌ی دوره‌ی پهلوی» به‌طور مختصر تطور و تحول گفتمان تاریخ‌نگاری سلسله‌ی پهلوی را بررسی کرده است اما اشاره‌ای به جایگاه نظام مشروطه در تاریخ‌نگاری پهلوی نکرده است؛ سیمین فصیحی (۱۳۷۲) نیز در کتاب *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی* نیز ذیل تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی اشاراتی به این موضوع کرده است اما به‌طور مشخص به آن نپرداخته است. بنابراین موضوع حاضر تاکنون مورد پژوهش قرار نگرفته است.

تاریخ‌نگاری رسمی به‌منزله‌ی ابزار مشروعیت بخشی

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، رضاخان به قدرتمندترین فرد در عرصه‌ی سیاست ایران تبدیل شد؛ اما این قدرت در عمل با بحران مشروعیت مضاعف روبرو بود. وی از یک‌سو در برابر قانون اساسی مشروطه ایستاده و با توسل به زور، آن را شکسته بود و از سوی دیگر فاقد هرگونه پشتوانه‌ی ایلی به‌عنوان اصلی‌ترین مبنای قدرت نظامی و مشروعیت ناشی از آن بود.

باین‌حال رضاخان توانست با در اختیار گرفتن اکثریت در مجلس پنجم، قاجاریه را از سلطنت خلع کند. اقدامی که برخلاف قانون اساسی بود و با مخالفت برخی از نمایندگان در مجلس مواجه شد. سید حسن مدرس به این اقدام اعتراض کرد و گفت: «نمی‌شود این ماده را در اینجا طرح کرد؛ صد هزار رأی هم بدهید، خلاف قانون است» (بهار، ۱۳۶۳: ۱۲/۳۳۹). مصدق گفت: «امیدی به سلطنت قاجار ندارم و آن را پایان‌یافته می‌بینم اما این دلیل نمی‌شود که از بُعد غیرقانونی به حل موضوع

پرداخت؛ زیرا رضاشاه مستعد دیکتاتوری است.» (همان: ۳۴۰) رضاخان همچنین با تشکیل مجلس مؤسسان برخلاف قانون اساسی، سلسله‌ی پهلوی را تأسیس کرد. این سلسله از ابتدای تأسیس سعی کرد از راه‌های مختلف مبانی مشروعیت نوینی برای خود برپا سازد (دولت آبادی، ۱۳۶۲: ۴۰۰/۴). مورخان رسمی دوره‌ی پهلوی برای حل مشکل و بحران مشروعیت ناشی از زیر پا گذاشتن قانون اساسی مشروطه توسط رضاشاه، به مجموعه‌ای از استدلال‌ات گوناگون متوسل شدند تا این موضوع را درست جلوه دهند. این روش بر سه اصل مبتنی بود: جعل واقعیت از دوره‌ی قاجار، ناکام نشان دادن مشروطه و ارائه‌ی تصویری منجیانه از رضاشاه.

جعل واقعیت در روایت رسمی از دوره‌ی قاجاریه

روایت رسمی تاریخ‌نگاری دوره‌ی پهلوی بر جعل واقعیت و ارائه‌ی تصویری تیره و تار از قاجارها تأکید داشت. منوچهر هنرمند معتقد به وجود مکتب «پهلویسم» بود. او به این موضوع تأکید می‌کرد که در تمام دوران پیشرفت اروپا، شاهان قاجار در حال خوشگذرانی بودند و «سیر قهقرائی» به مرحله‌ای رسید که حکومت مردم را به «لاقیدی و بی‌بندوباری از مذهب» دعوت می‌کردند ولی علمای «خیراندیش» مشروطه را به راه انداختند و با به قدرت رسیدن سلسله‌ی پهلوی، بار دیگر ریشه‌های حکومت سلطنتی ایران آبیاری شد (هنرمند، ۱۳۴۵: ۹).

بر اساس این روایت، تصویری از ایران قاجار و عصر مشروطه ارائه می‌شد که ضرورت ظهور یک منجی بزرگ برای نجات کشور را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. البته این موضوع محدود به نویسندگان رسمی نبود و سایر مورخان داخلی و خارجی نیز به آن پرداخته‌اند. از نخستین نمونه‌های این تاریخ‌نگاری، می‌توان به آثار فتح‌الله بینا اشاره کرد. وی جهت مشروعیت دادن به ظهور رضاشاه، تصویری وارونه از قاجاریه ارائه می‌دهد. در این روایت، تصویری که از قاجاریه ارائه می‌شود مطابق بر واقعیت تاریخی و بر اساس منابع تاریخی نیست. وی ناصرالدین‌شاه را مسئول عقب‌ماندگی کشور حتی بعد از مشروطه معرفی می‌کرد؛ زیرا معتقد بود او با قطع روابط فرهنگی ایران و اروپا، بزرگ‌ترین اشتباه را مرتکب شده و «فرسوده‌ترین اشرافیت تاریخ معاصر» را به وجود آورده است (بینا، بی‌تا: ۴۷).

در نظر بینا، در دوران قاجار، حاکمان کشور با بستن درهای تمدن، جهل و ناامیدی را بر کشور حاکم کرده بودند. بینا با نادیده گرفتن مواجهه‌ی تمدنی غرب و ایران در آن دوره، ضعف و شکست کشور را به شخصیت شاهان قاجار مرتبط می‌ساخت. در این روایت، این نوع از حکومت و اندیشه آن‌قدر

^۱ این روایت منفی از ناصرالدین شاه حتی در متون تصحیح شده یا ترجمه‌هایی که در دوره‌ی پهلوی منتشر شد وجود دارد (مجدالملک، ۱۳۲۱: ۷۲؛ سیاح، ۱۳۵۶: ۲۱۱).

مخرب بوده که با وجود مشروطه، اصلاحات در کشور و ارکان حکومت ایجاد نشد و در نتیجه کشور بعد از انقلاب نیز همچنان با هرج و مرج و اختلال اداره می‌شد. وی در ادامه، دوره‌ی مشروطه را آغاز بیداری کشور توأم با ناامیدی و پریشانی تعریف می‌کند (بینا، بی‌تا: ۴۸). در واقع نویسنده با تحریفات مکرر تاریخی سعی کرده است تا کودتای سوم اسفند را امری ضروری و طبیعی نشان دهد. بینا به این مسئله توجهی نداشت که جنس مواجهه‌ی جامعه ایران با غرب در این دوره با دوره‌های دیگر تفاوت داشت. تمدن غربی در نتیجه‌ی انقلاب صنعتی و فکری به درجه‌ی بالایی از پیشرفت و تمدن رسیده بود؛ از سوی دیگر ایران هنوز جامعه‌ای سنتی و پیشامدرن بود و نتیجه‌ی رویارویی این دو نمی‌توانست چیزی غیر از آنی باشد که اتفاق افتاد. به عبارت دیگر بینا با انکار عامدانه حوادث دوره‌ی ناصری و وارونه نشان دادن واقعیات به نتیجه‌گیری‌های عجیب می‌پردازد. البته بیان این موضوع به معنی دفاع از عملکرد حکومت قاجار نیست. طبیعتاً قاجارها نیز مانند بسیاری از حکومت‌های ایرانی، فهم درستی از حکمرانی نداشتند و اصول کشورداری را رعایت نمی‌کردند. در مواد زیادی سیاست‌های آنها به ضرر منافع کشور و تمامیت ارضی ایران بود. اما قاجارها نیز کمابیش الگویی همانند الگوی حکمرانی حکومت‌های پیشین داشتند. مهمترین مسئله‌ی دوره قاجار در این دوره، مواجهه با تمدن جدید بود؛ ظهوری که وضعیت جدیدی برای ایران به وجود آورد؛ این وضعیت جدید، اساس حکمرانی و مسائل جامعه ایران را تغییر داد.

مشابه این روایت در آثار جعفر شاهی، دیگر مورخ رسمی این عصر نیز مشاهده می‌شود. شاهی، قاجارها را مسبب همه‌ی تیره‌روزی‌های ایران معرفی می‌کرد. به اعتقاد وی زمانی که «رستخیز سیاسی و اجتماعی» در کشورهای جهان در حال وقوع بود، پادشاهان قاجار برای ورود تمدن گامی برنداشتند و با بی‌توجهی به آلام مردم، تمامیت ارضی و مشروطه نوپا را در معرض نابودی قرار دادند (شاهی، بی‌تا: ۱۸). نکته عجیب این است که شاهی توضیح نمی‌دهد به جز اقدام محمدعلی شاه در مقابله با مشروطه و مجلس، چه اقدامات دیگری توسط قاجاریه در جهت به خطر انداختن تمامیت ارضی و مشروطه‌ی نوپا صورت گرفت. شاهی در اثر دیگری به ذکر احوال شاهان ایران از کوروش تا محمدرضا شاه می‌پردازد؛ اما هیچ نامی از شاهان قاجار نمی‌آورد و بعد از کریم‌خان، نام رضاشاه را می‌آورد. به تعبیر دقیق‌تر نام سلسله‌ی قاجار را از تاریخ ایران حذف می‌کند (شاهی، ۱۳۵۰: ۱۰۲-۱۰۳).

شاهی، حکومت ایران پیش از رضاشاه را «بازیچه‌ی قدرت‌های بزرگ» معرفی می‌کند. در این وضعیت رضاخان «کمر همت بسته و با اعلام رسالتی که خدای ایران بر او موظف گردانیده بود» ایران را احیا کرد (همان: ۱۰۶). یکی از مواردی که تاریخ‌نگاری رسمی این دوره درباره‌ی آن با اغراق سخن می‌گفت، مسئله‌ی تجزیه‌ی ایران بود. درست است که کشور در آن دوران با خطرات زیادی

مواجه و آشفتگی فراوانی بر آن حاکم بود اما هیچ‌کدام از جریان‌های سیاسی این داعیه‌ی جدایی‌طلبی نداشتند. همه این اقدامات (به جز ماجرای شیخ خزعل) جنبش‌هایی به شمار می‌آمدند که هدف اصلی آنان مقابله با استبداد و احیا و تثبیت آرمان‌های مشروطه بود؛ اما این روایت به صورت گسترده از جانب مورخان رسمی تکرار شد تا زمینه‌سازی لازم برای توجیه اقدامات رضاخان برای خلع سلطنت از قاجار و نقض قانون اساسی فراهم گردد.

شاهید برای برجسته کردن «خدمات سلسله‌ی پهلوی» و مشروعیت بخشی به آن، وضعیت سیاسی ایران در دوره‌ی قاجار و به‌خصوص دوره مشروطیت را مورد انتقاد قرار داد. از نظر شاهید، برخی از حکومت‌ها حتی با استقرار حکومت مرکزی همچنان دچار هرج‌ومرج و آشفتگی هستند و مصداق آن را هم حکومت قاجار می‌دانست. وی معتقد بود هرگاه که حکومت مرکزی دچار ضعف بشود هویت ملی نیز تضعیف می‌شود (شاهید، ۱۳۵۵: ۳۹). به اعتقاد وی این اوضاع آشفتگی بر مشروطه نیز تأثیر گذاشت و بر اثر هرج‌ومرج و دخالت‌های روس و انگلیس، دچار آسیب شد. شاهید با طرح این موضوعات قصد دارد به این نتیجه برسد که هرج‌ومرج دوره‌ی قاجار اثر مخرب خود را در دوره‌ی پسین خود گذاشته و تنها با ظهور رضاشاه اوضاع سروسامان می‌گیرد. تأکید بر هرج‌ومرج این دوره با هدفی خاص صورت می‌گرفت. آنچه شاهید می‌گوید تفسیر وارونه‌ای از فروپاشی نظم تمدنی قدیم ایران در مواجهه با نظم تمدنی جدید بود که کشور را در معرض تغییر و تحولی اساسی قرار داده بود. تغییر و تحولی که البته در مسیر درستی جریان نداشت. ایران قبل از مشروطه غرق در هرج‌ومرج نبود، اما برفرض صحت مدعا، معرفی مشروطه به عنوان عامل هرج و مرج، هرج‌ومرج دوره، نه تنها به دور از واقعیات تاریخی است؛ بلکه منطق اصلاح را هم نفی می‌کند و به همین دلیل آگاهانه از کاستی‌های بنیادین مشروطیت سخنی به میان نمی‌آورد.

آثار سعید نفیسی نیز از مهم‌ترین الگوهای تاریخ‌نگاری رسمی دوره‌ی پهلوی است. رضاشاه در سال ۱۳۱۱ به هیئت دولت دستور داد تا یک مورخ را انتخاب کند و او تاریخ پادشاهی پهلوی را بنویسد. نتیجه‌ی این دستور، نگارش کتاب «پیشرفت‌های ایران در دوره‌ی پهلوی» بود (بیات، ۱۳۹۲: ۷۶). وی در این اثر با غلو در بیان اصلاحات و نوسازی دوره رضاشاه مانند دیگر مورخان رسمی سعی در ارائه‌ی تصویری غیرواقعی از قاجاریه داشت. در کتاب *تاریخ شهریاران* نیز، دوره‌ی قاجار را به عنوان دوره‌ی بی‌نظمی، تنزل و انحطاط در کشور معرفی می‌کند. او در ضمن روایت وقایع و رویدادهای پادشاهان قاجار با بیانی تحقیرآمیز، فرمانروایی مظفرالدین شاه را دوره «ضعف و زوال کشور» ذکر می‌کند (نفیسی، ۱۳۴۴: ۷). بعد از آن هم به روایت دوره‌ی محمدعلی شاه می‌پردازد؛ دوره‌ای که به‌زعم نویسنده، سراسر آشفتگی و زدو خورد بین هواخواهان حکومت مشروطه و درباریان بود.

روایت محمدرضا پهلوی از دوره‌ی قاجار نیز مشابه روایت تاریخ‌نگاری رسمی بود. دیدگاه غالب وی در کتاب *مأموریت برای وطنم*، معطوف به تخریب قاجارها و معرفی آن‌ها به‌عنوان ضعیف‌ترین سلسله در تاریخ ایران است. وی سعی می‌کند به مخاطب تلقین کند که قصد حمایت از رضاشاه را ندارد و روایت او بدون غرض‌ورزی است. او حتی از عنوان «سلاطین برجسته» برای آقا محمدخان یاد می‌کند، اما گفتار غالب بر روایت او از این سلسله، روایتی «تاریک و سراسر تباهی» است (پهلوی، ۱۳۵۰: ۲۸). نکته‌ی قابل‌توجه در این روایت، تصویرسازی از اوضاع توسط راوی است. پهلوی این نکته را به خواننده القا کند که شرایط زمانی و محیط جهانی آن دوره را به‌خوبی درک می‌کند؛ اما برخلاف چنین ادعایی وی بدون توجه به نقش قدرت سیاسی و اقتصادی دول استعمارگر و قدرتمند اروپایی در ایران، دوره‌ی قاجار را دوره سیر قهقرایی ایران و عدم هماهنگی سلاطین آن با جهان متمدن معرفی می‌کند (پهلوی، بی‌تا، ۴۱).

وی در ادامه می‌نویسد: «به‌راستی ایران را نمی‌شد به نام کشور خطاب کرد؛ زیرا این خاک پرافتخار، حکومتی مرکزی نداشت» (همان: ۴۴)؛ به‌عبارت‌دیگر او با روایتی ظاهری و البته برساخته، کل دوره‌ی قاجاریه یعنی قبل از مشروطه و بعد از مشروطه را از یک منظر می‌نگرد و به نقش مشروطه در تضعیف حکومت استبدادی اشاره‌ای نمی‌کند؛ و بر پایه‌ی این تصویرسازی دوره‌ی قاجار را دوره‌ای سراسر تباهی و نابودی برای ایران و همچون مورخان پیش‌گفته، پدرش را ناجی ایران معرفی می‌کند. در این تصویر بدون توجه به ریشه‌ها و عوامل خارجی و تغییر تمدنی در سطح جهانی، تمام مشکلات این دوره به شاهان قاجار نسبت داده می‌شود.

بر این اساس تأکید اصلی تاریخ‌نگاری رسمی دوره‌ی پهلوی در روایت از قاجاریه را می‌توان ذیل مفهوم «بحران» صورت‌بندی کرد. همه‌ی این مورخان بر این موضوع تأکید داشتند که کشور در شرایط بحرانی قرار داشت و اگر رضاشاه به قدرت نمی‌رسید کشور از هم فرومی‌پاشید. محمدتدین در تدوین لایحه‌ی خلع سلطنت از قاجاریه بر این نکته تأکید کرد و گفت: «عدم رضایت از سلطنت سلسله قاجاریه به درجه‌ای رسیده است که مملکت را به مخاطره می‌کشاند» (بهار، ۱۳۶۳: ۲/ ۳۳۸-۳۳۹) اما تدین نیز همچون دیگران توضیح نداد که در شرایطی که قاجاریه عملاً هیچ‌کاره شده بودند و قانون اساسی مشروطه و نهادهای آن‌ها راه‌حل‌های قانونی برای حل مشکلات کشور ارائه کردند چه نیازی به انقراض قاجاریه بود.

ناکام نشان دادن مشروطه

در بیشتر آثار تاریخ‌نگاران رسمی دوره‌ی پهلوی، از مشروطیت به‌عنوان عامل بحران، بی‌ثباتی و هرج‌ومرج سیاسی یاد می‌شود و ظهور رضاشاه، عامل استحکام مبانی مشروطیت و نهادهای آن است.

درواقع مورخ رسمی، روایتی را عرضه می‌کرد که هدفی جز ناکام نشان دادن مشروطه و توجیه ظهور رضاشاه را نداشت.

فتح‌الله بینا، نهضت مشروطه را عامل هرج و مرج کشور اعلام می‌کرد. بینا تأکید داشت حکومت و مردم در دوره‌ی قاجار مهیا و پذیرای چنین پدیده‌ای نبودند و اگر رضاشاه ظهور نمی‌کرد، مشروطه با شکست مواجه می‌شد. وی بر پایه‌ی این مدعا، قانون اساسی مشروطه را یکی از بزرگ‌ترین عوامل هرج و مرج می‌دانست. او از ناآگاهی مردم ایران از مفهوم دموکراسی در آغاز انقلاب و آماده نبودن جامعه برای مشروطه سخن گفت؛ اما به این نکته توجه نداشت که دموکراسی پدیداری مدرن بود و از جهان دیگری وارد ایران شده بود و از زمان محمدشاه به بعد، شاه و دربار مانع از انتشار این مفهوم در بین مردم شده بودند. این در حالی بود که نویسندگان به این موضوع توجه نداشت که اساساً نوع نظام استبدادی این دوره مهم‌ترین عامل عقب نگه‌داشتن جامعه‌ی ایران و عدم آشنایی آن با مفاهیمی چون آزادی و مشروطه بود. درواقع نویسندگان معلول را به‌جای علت در نظر گرفته و بر پایه‌ی آن حکمی قطعی صادر می‌کرد؛ حکمی که اجرای آن پیامدهای بسیاری در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی داشت و زمینه‌های استبداد پذیری را فراهم کرد.

بینا معتقد بود قانون اساسی مشروطه، اختیارات شاه را محدود و اختیارات نامحدود به نمایندگان و مطبوعات داده بود. وی از یک‌سو شاهان قاجار را به علت استبداد و خودکامگی نکوهش می‌کند و از سوی دیگر محدود کردن قدرت شاه و واگذاری اختیارات وی به دیگر نهادهای قانونی را عامل هرج و مرج می‌داند. این تناقض‌گویی بینا هیچ معنایی جز اثبات استبداد و نفی قانون‌گرایی و در نتیجه حکم به وجوب و لزوم کودتای ۱۲۹۹ و تعطیلی مشروطه نداشت. به همین دلیل تصویری از مشروطه می‌سازد که نقش عوامل مستبد داخلی و قدرت‌های ذی‌نفوذ خارجی و وقوع جنگ جهانی اول امری خارج از مشروطه در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به مشروطیت نسبت داده می‌شود. «از آغاز مشروطه، باز این ملت مظلوم از مزایای حکومت قانونی و دموکراسی محروم ماند و فقط سه دوره مجلس ملی تشکیل یافت که هیچ‌کدام عمر قانونی دوساله خود را به پایان نرساندند» (بینا، بی‌تا: ۴۷). در شرایطی که مجلس اول به دستور محمدعلی شاه به توپ بسته شد و مجلس دوم با اولتیماتوم روسیه جهت اعمال قیومیت خود تعطیل شد و مجلس سوم نیز در اثر جنگ اول ناتمام ماند؛ یعنی محروم ماندن از مزایای مشروطه هیچ ربطی به نفس مشروطه نداشت.

به عقیده‌ی نفیسی نیز شاید در دوره‌ی مشروطه، اداراتی با اصول جدید و قوانین جدید تأسیس شد، اما همچنان متنفذان محلی باقی بودند و تغییر بنیادینی در نظام اداری و ساختار سیاسی ایران ایجاد نشد. وی نیز همانند بینا ناکامی مجلس مشروطه را دلیل بر شکست انقلاب مشروطه معرفی می‌کرد؛ چنانکه در دوره‌ی قاجارها تنها سه دوره‌ی مجلس شورای ملی و ده دوره‌ی دیگر آن در دوره‌ی

رضاشاه تشکیل یافته است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۳۶). به همین جهت اصلاحات اداری دوره پهلوی را در راستای استحکام مبانی مشروطیت و حکومت ملی مهم می‌دانست. مشکل این روایت این است که روح نهاد مجلس و اقدامات اساسی آن در تفکیک قوا و تغییر ساختار سیاسی را نادیده می‌گیرد و با تأکید بر رویکردی کمی، سعی در بی‌اهمیت نشان دادن مجلس و نظام مشروطه دارد. نفیسی، صنفی شدن انتخابات در مجلس اول را تداوم همان حکومت ملوک‌الطوایفی و ایلپاتی به صورت حکومت انتخابی می‌دانست. نکته‌ی دیگری که نفیسی با طعنه به شرایط حاکم مطرح و سعی در به حاشیه راندن گفتار رقیب یعنی مشروطه دارد، اغراق در بیان اصلاحات رضاشاه است. وی در روایتش، استحکام و حفظ مشروطه را به رضاشاه نسبت می‌دهد و می‌نویسد در صورت نبود رضاشاه، مشروطه از تاریخ و اذهان پاک می‌شد. نفیسی، دوره‌ی قاجار به‌ویژه پیش از مشروطه را سراسر آشوب و بی‌عدالتی توصیف می‌کند. وی هدف انقلاب را نه مشروطه‌خواهی بلکه عدالت‌طلبی می‌دانست و مصداق بارز آن درخواست «عدالت‌خانه» بود (همان: ۴۱). نفیسی در اینجا ضمن انتقاد به مشروطه از حکمرانی قاجاریه نیز انتقاد کرد. وی همه‌ی ادوار تاریخ ایران را توأم با عدالت معرفی می‌کرد و تنها در دوره‌ی قاجار و مشروطه است که خبری از عدالت نبود. (همان، ۴۰). وی با این ادعای عجیب سعی کرد قاجاریه را بدترین سلسله تاریخ ایران و پهلوی را بهترین سلسله معرفی کند.

نفیسی با اشاره به اصلاحات مالی و اقتصادی دوره پهلوی، نوشت در دوره‌های سابق هرگز بودجه‌ای در کار نبود؛ چنانکه مدتی که از مشروطیت ایران می‌گذشت تنها دو بار بودجه نوشته شد (همان: ۶۷). این ادعا تحریف دیگری است که نفیسی انجام می‌دهد. نفیسی با پنهان شدن در پشت اصطلاح مدرن بودجه، تاریخ بودجه‌نویسی دوران سنت را که تحت عنوان استیفا انجام می‌شد به طور کل انکار می‌کند. (مستوفی، ۱۳۸۸: ۲ / ۲۵۱ - ۲۵۲). حتی در بخشی از اثرش که اصلاحات فرهنگی و آموزشی دوره پهلوی را بیان می‌کند باز هم تلاش دارد انقلاب مشروطه را به‌عنوان گفتار رقیب به حاشیه براند. او عقیده داشت فقط در اواخر دوره‌ی قاجار و برخی از ادوار آن توجه به علوم جدید داشتند اما پایدار و پیوسته نبوده است. این در حالی است که در این دوره ما یک سلسله اصلاحات از قائم‌مقام و عباس میرزا گرفته تا قائم‌مقام دوم، امیرکبیر، سپهسالار و امین‌الدوله را داریم که قطعاً سعید نفیسی از آن اطلاع داشت اما برای توجیه روایت خود از آن استفاده نکرده است (همان: ۹۳). این نادیده گرفتن در راستای هدف تاریخ‌نگاری رسمی یعنی رفع مشکل مشروعیت نداشتن سلسله‌ی پهلوی صورت گرفت؛ اما پس از ظهور نسل بعدی تاریخ‌نگاران باز هم این راه و روش ادامه یافت. جهانگیر قائم‌مقامی نیز باینکه رویکردی علمی به تاریخ‌نگاری دارد، اما در برخی از آثارش به‌ویژه کتاب نیم‌قرن فرهنگ و تمدن، نشانه‌هایی از عناصر و مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری رسمی مشهود است.

وی دوره‌ی مشروطه را سراسر نابسامانی و آشفتگی معرفی می‌کند. او خزانه‌ی تهی، ارتش ضعیف، ملت فقیر و دخالت دول خارجی را از ویژگی‌های این دوره ذکر می‌کند؛ به عبارت دیگر او بین عملکرد پادشاهان قاجار و تأثیر شرایط جهانی و مناسبات قدرت‌های جهانی بر اوضاع ایران تفکیک قائل نمی‌شود. قائم‌مقامی وقایع سال ۱۲۹۹ را نقطه‌ی عطف و مبدأ یک دوره نوین می‌داند. از دیدگاه نویسنده، از مشروطه‌ای که برخاسته از «عقده‌ها و نارضایتی» بود نمی‌شد توقع تحولی عظیم در کوتاه‌مدت داشت (قائم‌مقامی، بی‌تا: ۱۴). وی بدون توجه به تحولی که مشروطه در عرصه‌ی حقوق اساسی و زیربنای سیاست و اجتماع در جامعه‌ی ایران ایجاد کرد، آن را به مسائل جزئی تقلیل داد. در واقع نویسنده با کم‌اهمیت جلوه دادن مشروطه سعی کرد کودتای ۱۲۹۹ را مشروع جلوه دهد. صفایی نیز پس از انتقاد از مشروطیت مدعی شد که این انقلاب نتوانسته هیچ تغییر ساختاری و اساسی در فضای سیاسی ایران ایجاد کند. وی می‌نویسد: «با آنکه مشروطیت کلا و جزئا تعطیل‌بردار نیست، می‌بینیم قریب ده سال مشروطه دوره‌ی فترت بود؛ یعنی در تمام دوران فترت، حکومت مشروطه حتی به صورت ظاهر هم وجود نداشت.» (صفایی، ۲۵۳۵: ۷۳). به اعتقاد وی دوران رضاشاه تنها دورانی است که در آن برای مجلس و حکومت پارلمانی فترتی وجود نداشته است. در روایت تاریخی صفایی تحولات گسترده مشروطیت در ساختار نظام سیاسی و حکمرانی آگاهانه و عامدانه نادیده گرفته می‌شود و در عوض ضعف‌ها و بحران‌های آن برجسته می‌شوند تا نقض آن توسط رضاخان امری ضروری و لازم نمایانده شود.

روایت محمدرضا شاه پهلوی نیز از حوادث مشروطه و انتقال قدرت از قاجار به پهلوی بخشی از گفتار غالب بر تاریخ‌نگاری رسمی دوره‌ی پهلوی است. وی در روایتش، روابط فتحعلی شاه با دول خارجی، قراردادهای گلستان و ترکمانچای، تحمیل کاپیتولاسیون از سوی روس‌ها، خودسری‌ها و لاقیدی پادشاهان قاجار را از عواملی می‌داند که مردم را وادار به «انقلاب» کرد. وی معتقد است در آن موقع مردم عادی دریافته بودند که قاجاریه کوچک‌ترین مسئولیت اخلاقی نسبت به مردم و بهبود کشور قائل نیستند و ملت، فدای خودخواهی آن‌ها شده است. به همین دلیل از انقلاب مشروطیت که سدی در مقابل استبداد قاجاریه بود، استقبال نمودند (پهلوی، ۱۳۵۰: ۳۸).

محمدرضا پهلوی در اثر دیگری ادعا کرد با به تخت نشستن قاجارها، «دوران طولانی انحطاط و تجزیه و هرج و مرج ایران» آغاز شد. (پهلوی، بی‌تا: ۳۰). وی مشروطه را بی‌ثمر می‌دانست و موجبات هرج و مرج را بیش‌ازپیش فراهم کرد. وی معتقد است ایران از فقیرترین کشورهای جهان بود که حتی از حکومت مرکزی کارآمد بی‌نصیب بود. این روند ادامه داشت تا اینکه رضاشاه ظهور کرد و مانع عقیم شدن مشروطیت شد.

ارائه تصویر منجی‌گونه از رضاشاه

در روایت رسمی تاریخنگاری این دوره، نجات و احیای ایران به دست رضاشاه صورت می‌گیرد. فتح‌الله بینا از نخستین مورخان بود که به موضوع مشروطه در آستانه‌ی ظهور رضاشاه پرداخته و از آن در جهت مشروعیت بخشی به ظهور رضاشاه استفاده کرد. در واقع، بینا، لازمه‌ی پایان بخشی به هرج و مرج کشور را تشکیل دولتی مقتدر می‌دانست و بی‌تردید شخص مورد نظر او رضاشاه بود (بینا، بی‌تا: ۱۴۴). بینا در این اثر هدفی جز زمینه‌سازی ذهنی برای حذف مشروطه و احیای استبداد سلطنتی تحت عنوان افزایش اختیارات شخص اول مملکت نداشت. امری که با روح مشروطه تضاد اساسی داشت.

بینا معتقد بود «ملت هوشمند و نابغه» ایران، قرن‌ها از سوی «ظالمانه‌ترین رژیم‌ها» اداره شده و روی خوشبختی به خود ندیده است. این روند ادامه داشت تا بالاخره «این قوم ستم‌کش از زیر بار استبداد خود را رها کرد تا به مشروطیت و عدالت اجتماعی دست یافت، اما مشروطه‌ای که عمرش کوتاه بود.» (بینا، بی‌تا: ۷۳ - ۷۴). در واقع غرض نویسنده از بیان این مطالب آماده کردن بستری است تا ظهور رضاشاه را مشروع و او را منجی این هرج و مرج جلوه دهد.

نسبت میان رضاشاه و انقلاب مشروطه موضوعی است که مورخان رسمی هر یک سعی کرده‌اند تا آن را توجیه کنند. جعفر شاهی نیز تحقق مشروطیت را به بهای «خون دلیرترین و شایسته‌ترین مردم ایران» می‌داند که با سهل‌انگاری‌ها و سست‌نصری زمامداران وقت عقیم ماند. شاه به جای رسیدگی به آلام مردم و کشورداری، در اروپا پی خوش‌گذرانی بود و به تقاضاهای دولت و مجلس مبنی بر بازگشت و اداره‌ی کشور توجه نمی‌کرد (شاهی، بی‌تا: ۷-۸). پدر او محمدعلی میرزا نیز با به توپ بستن مجلس بزرگ‌ترین ضربه را به آزادی و مشروطیت زد. مسلماً مردم در چنین وضعیتی آشفته‌ای منتظر ظهور منجی بودند تا شرایط را سامان ببخشد (همان: ۲۱-۲۳).

شاهی با نادیده گرفتن اصل تضاد و تقابل اجتماعی در جریان تغییرات و تحولات تاریخی، به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه را نه به عنوان واقعه‌ای پایان‌یافته، بلکه به عنوان حادثه‌ای که آثار آن حتی پس از خلع محمدعلی شاه همچنان ادامه داشت و مشروطه را از نفس انداخته بود معرفی می‌کند تا ظهور رضاشاه را نه تنها به عنوان منجی توجیه کند بلکه آن را در تداوم مشروطیت نشان دهد. بر پایه‌ی همین موضوع، ادعای دیگری را طرح کرد که به هیچ‌وجه با واقعیات تاریخی ایران سازگار نبود. «زبان‌های جبران‌ناپذیری به ملت و مملکت ایران وارد آوردند که اگر مردی فداکار و از جان گذشته از میان مردم پاک‌نژاد ایرانی قیام نمی‌کرد و ایران را از آن ظلمت و وحشت‌زا و بلایا و محن نجات نمی‌داد، بلاتردید امروزه نامی از ایران در نقشه جغرافیای عالم وجود نداشت» (شاهی، ۱۳۵۰: ۵).

شاهید سعی داشت با به حاشیه راندن انقلاب مشروطه، دستاوردها و نتایج مشروطه را به دودمان پهلوی و ظهور شخص رضاشاه نسبت دهد. این در حالی بود که اساساً انقراض قاجاریه و تأسیس سلطنت پهلوی برخلاف قانون اساسی مشروطه بود. باین حال پس از تأسیس این سلسله نیز بازگشت به استبداد پیشین و تعطیلی مشروطه ممکن نبود؛ بنابراین رضاشاه سعی کرد پوسته‌ای از مشروطه را حفظ کند. درحالی‌که به تعبیر مخبرالسلطنه، رژیم رضاشاه، «رژیم یک‌نفره» بود (هدایت، ۱۳۶۱: ۵۴۲؛ الموتی، ۱۳۶۸: ۷/۴). علت این کار این بود که رضاشاه توان منقرض کردن مشروطه را به دلیل اوضاع جامعه در آن دوره نداشت. تلاش‌های پیشین او هم در تغییر رژیم و ایجاد جمهوری با شکست مواجه شده بود؛ بنابراین رضاشاه سعی کرد نهادهای مشروطه را از حیز انتفاع ساقط و رژیمی تک‌نفره به وجود بیاورد.

در روایت نفیسی، پیش از مشروطه قانونی در کشور وجود نداشت و کارگزاران دولت به میل و دلخواه خود عمل می‌کردند. او حتی برقراری مشروطه را هم در سروسامان دادن اوضاع بی‌ثمر می‌داند (نفیسی، ۱۳۱۹: ۳۵). نفیسی در این روایت سعی دارد ضمن بی‌ثمر نشان دادن مشروطه، استحکام و بقای آن را به تدبیر و فراست رضاشاه نسبت دهد. وی حتی معتقد بود دوران ناصرالدین شاه از دوران مشروطه بهتر بود. وی «شاه شهید» خوانده شدن ناصرالدین شاه از سوی برخی از مردم را دلیلی بر بهتر بودن اوضاع اقتصادی دوران ناصرالدین شاه نسبت به مشروطه معرفی می‌کند (خواندنیها، ۱۳۳۴: ۱۹).

به گفته‌ی نفیسی، وضع محاکمات جنایی هم آشفته بود. وی ضمن انتقاد از وضعیت عدلیه و عدالت دوره قاجار و مشروطه، اصلاح عدلیه و تأسیس دادگستری را دستاورد دوره‌ی رضاشاه می‌داند. نفیسی بار دیگر با انکار حقایق تاریخی از سوابق اصلاحات و نوسازی محاکم از دوره‌ی امیرکبیر، سپهسالار، امین‌الدوله و خود مشروطه سخنی به میان نمی‌آورد تا رضاشاه را مبتکر ایجاد عدلیه جدید معرفی کند.

نفیسی، دوره‌ی پهلوی را «فرخنده و مبارک» می‌داند؛ چون گام‌های بلندی در راه ترقی ایران برداشته شد، از هر حیث وسایل رشد اخلاقی و سیاسی ایرانیان فراهم آمد و ملت ایران دارای همان قوانین و اصول قضایی و حقوقی ملل متمدن شد (همان: ۴۴).

جهانگیر قائم‌مقامی نیز بعد از ارائه تصویری سراسر «تباه و سیاه» از قاجار و هرج‌ومرج و آشوب دوره‌ی مشروطیت، بستری را فراهم می‌کند تا ذهن خواننده برای ظهور رضاشاه مهیا شود. به عقیده‌ی وی، راز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را باید در قدرت رهبری و شخصیت رضاخان جستجو می‌کرد. او به اوضاع ایران آگاه بود و با «نبوغ خلاقانه خود» قادر بود آینده‌ی ایران را بسازد. در این روایت، ایران با کودتای ۱۲۹۹ احیا شد و توانست از هرج‌ومرج پیشین رهایی یابد.

ابراهیم صفایی نیز به تجلیل از رضاشاه و ظهور او پرداخته است. صفایی در کتاب رهبران مشروطه به انتقاد از رهبران مشروطه پرداخت. وی این انقلاب را به «اهداف و اغراض» رهبران تقلیل داده و منفعت‌طلبی رهبران را عامل «انحراف مشروطه معرفی می‌کرد. وی بر این باور بود که انقلاب از هدف اصلی خود دور شد و «دست‌های ناپاک داخلی و خارجی» زمام حکومت را به دست مستبدان داد. این اتفاق، مانع تحقق عدالت اجتماعی شد و به جای «اراده‌ی ملی»، «اراده‌ی طبقه‌ی حاکم» را جایگزین کرد (صفایی، ۱۳۶۳: ۵). صفایی ظهور رضاشاه را «تجلی اراده‌ی ملی» می‌دانست. صفایی، دوره‌ی مشروطه را از آشفته‌ترین دوره تاریخ ایران می‌داند. در تصویر وی، در این دوره، ایران در آتش هرج و مرج داخلی و نفوذ خارجی می‌سوخت و کشور عملاً به حالت «نیمه مستعمره» درآمد. در روایت صفایی، نخبگان سیاسی یا همان «طبقات آگاه ایران» در این زمان بارها برای احیای ایران تلاش کردند، اما تمامی این تلاش‌ها به شکست منجر شد. باین‌حال «جامعه‌ی ایران از پا نشست. باز هم دل‌های پاک توده‌های مردم آکنده از امید بود و به حکم تجربه‌ی تاریخ قیام یک نجات‌دهنده را انتظار می‌بردند.» (صفایی، بی‌تا: ۶-۸) همین امر زمینه‌های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را فراهم کرد. کودتایی که دوباره امنیت را به ایران بازگرداند و توانست دولتی مقتدر و مرکزی در ایران ایجاد کند.

میرموسی مشیری نیز سراسر ضمن توصیف دوره قاجار به سیاهی و تباهی دوره رضاشاه را دوره «آرامش و آسایش» می‌داند و آن را مرهون اقدامات این شاه معرفی می‌کند (مشیری، ۱۳۳۷: دیپاچه) محمدرضا پهلوی نیز نجات کشور را ملزم به ظهور پدرش می‌دانست. وی با توصیف اوضاع آشفته ایران در خلال جنگ جهانی اول و دخالت قوای خارجی در امور کشور نوشت: «پدرم و عده کثیری از میهن‌پرستان از سرنوشت شوم که تمدن باستانی ما دچار آن شده بود افسرده و خشمناک بودند» (پهلوی، ۱۳۵۰: ۴۱). هدف محمدرضا پهلوی از طرح این مطالب، بیان زمینه‌های شکست مشروطه است. وی ضرورت امور، شرایط زمانه و حتی تمایل ملت را دستاویزی قرار می‌داد تا به قدرت رسیدن پدرش را توجیه و مشروعیت بخشد. محمدرضا پهلوی در این باره نوشت: «ایرانیان همانند محکوم به مرگی که دیگر هیچ امیدی نداشته باشد، در انتظار ضربه‌ی آخر بودند. در این هنگام مردی برای نجات ایران قیام کرد: پدرم» (پهلوی، بی‌تا: ۳۳). روند احیا با ظهور رضاشاه محقق شده و در دوره‌ی او تکامل و از «سیاهی‌های قرون وسطایی» رهایی می‌یابد (همان: ۹).

بررسی اسناد و مدارک نشان از تقلب گسترده وزارت جنگ در انتخابات مجلس پنجم و مؤسسان دارد. این وزارتخانه نمایندگان را تعیین و انتخاب می‌کرد (انتخابات مجلس پنجم به روایت اسناد، ۱۳۸۴: ۱/۱۱). در مشهد حکومت در دست امیر لشکر خزاعی بود. انتخابات دوره چهارم و پنجم مجلس شورای ملی هم کاملاً تحت نظر او و بنا بر دستور مستقیم مرکز انجام شد (ارجمند، ۱۳۸۸:

(۴۷). حبل‌المتین درباره‌ی نمایندگان منتخب مجلس پنجم نوشت: «اکثر وکلای دوره پنجم با اعمال نفوذ نظامی به وکالت پارلمان نائل آمده‌اند (حبل‌المتین، ۱۳۴۳: ۴ و ۵؛ خلعتبری، ۱۳۶۲: ۱۸۵-۱۸۶؛ روزنامه کار، ۱۳۰۲: ۱).

در جریان مجلس پنجم نیز هواداران رضاخان نظیر داور، تیمورتاش و محمد تدین رضایت نمایندگان برای خلع قاجاریه از سلطنت را جلب کردند و مخالفان را نیز با تهدید و کنار زدن سرکوب کردند (مکی، ۱۳۷۴: ۳/۴۷۳؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۴/۳۷۹-۳۸۰). به دنبال آن در انتخابات مجلس مؤسسان نیز تقلب‌های گسترده‌ای صورت گرفت و وزارت جنگ مانع از انتخاب مخالفان رضاخان در شهرها شد (متما، سند ۹۲/۵۵۸۹، ۱۹ آبان ۱۳۰۴؛ نیر شیرازی، ۱۳۸۷: ۲/۳۰؛ فرمانفرمایان، ۱۳۸۲: ۱۳۷-۱۳۸)؛ اما در روایت تاریخ‌نگاری رسمی این دوره، بدون توجه به این تخلفات گسترده، انتخاب نمایندگان حامی رضاخان را دلیلی بر مقبولیت وی معرفی می‌کنند. برخلاف این ادعا در انتخابات مجلس ششم در تهران که تا حد زیادی مستقل برگزار شد، نمایندگان مخالف رضاخان به مجلس راه یافتند (رجبی فرد، ۱۳۹۶: ۱۳۶-۱۳۸).

نتیجه‌گیری

سلسله پهلوی به لحاظ خاستگاه طبقاتی و ایلی، موقعیت برجسته‌ای نداشتند و نمی‌توانستند بر آشکال سنتی مشروعیت تکیه کنند. به همین دلیل تاریخ‌نگاری ابزاری شد تا بتواند مبنای هویتی نوینی پایه‌ریزی کند. در واقع حکومت پهلوی سعی کرد با تخریب چهره قاجارها و نسبت دادن مسائل و بحران‌های جامعه ایران به قاجارها از یکسو و برجسته کردن اقدامات و اصلاحات خود از سوی دیگر برای خود مشروعیت و وجهه کسب کند. با این حال مسئله اصلی سلسله قاجار مواجهه با تمدن غرب بود. آنچه در این زمان مناسبات جهانی را دگرگون ساخت؛ ظهور پدیده‌ی استعمار و توسعه طلبی بود که حکومت قاجار نیز از این دگرگونی بی‌تأثیر نبود. قاجارها به‌طور اجتناب‌ناپذیر در برابر دنیای مدرن و دستاوردهای تمدن جدید قرار گرفتند. آن‌ها توان مقابله با آن را نداشتند و با ایستادگی در برابر این تغییرات عملکرد ضعیفی از خود بجا گذاشتند؛ بنابراین حکومت قاجار خود دچار ضعف‌های ساختاری و اساسی بود و در بسیاری از موارد به دلیل عملکرد نادرست و فهم غلط از مبنای تمدن غرب، کشور را به سمت انحطاط سوق داد، اما بخش عمده تصور کنونی از دوره قاجار، محصول تبلیغات دوره پهلوی است و گفتار غالب تاریخ‌نگاری این دوره، اصلاحات و نوسازی رضاشاه را در تقابل با دوره قاجار قرار می‌دهد تا از آن به‌عنوان ابزاری جهت تأیید روایت خود از دوره قاجاریه استفاده کند.

این شکل از تاریخ‌نگاری تصویری انتزاعی از واقعیات تاریخی ایران ارائه می‌داد. همچنین تحولات دوران قاجار را تنها به عملکرد شخصی قاجاریه تقلیل می‌داد و توجهی به زمینه تاریخی وقوع این

حوادث و تحولاتی که در عرصه بین‌الملل رخ می‌داد. در این روایت نوعی قهرمان انگاری مطلق وجود داشت که در شخصیت رضاشاه تجسم می‌شد. این روایت، تصویری سراسر سیاه و منحط از دوران قاجار و مشروطه ارائه می‌داد. در این فضا رضاشاه ظهور کرد و توانست به این وضع خاتمه دهد. با کودتای ۱۲۹۹، رضاخان، قانون اساسی مشروطه را نقض و حاکمیت زور در نظام سیاسی ایران را احیا کرد. در مرحله دوم با انقراض سلسله قاجار و سپس تبدیل پادشاهی مشروطه به دیکتاتوری به نقض قانون اساسی مشروطه و از بین بردن روح مشروطه اقدام کرد. نتیجه طبیعی و منطقی اقدامات سه‌گانه مذکور، چیزی جز بحران مشروعیت سلسله پهلوی نبود. مجموعه‌ای از دستگاه‌های تبلیغاتی، تلاش‌های همه‌جانبه‌ای را برای توجیه اقدامات ضد مشروطه به کار بستند. در این روایت، رضاشاه به‌مثابه منجی‌ای ظاهر می‌شود که از دل هرج‌ومرج ناشی از مشروطیت ظهور می‌کنند و اهداف آن انقلاب را محقق می‌سازد. در واقع همه مورخان مورد بررسی این مقاله با وجود تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرها مؤلفه‌های اصلی این شکل از روایت را داشتند.

منابع

- ارجمند، محمد (۱۳۸۸) *شش سال در دربار پهلوی*؛ خاطرات محمد ارجمند، سرپرست تلگرافخانه مخصوص رضاشاه به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، تهران: پیکان.
- *انتخابات مجلس پنجم به روایت اسناد* (۱۳۸۴) جلد ۱، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- الموتی، مصطفی (۱۳۶۸) *ایران در عصر پهلوی*، جلد ۴، لندن: چاپخانه ی پکا.
- بهار، ملک‌الشعرا (۱۳۶۱) *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، جلد دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بیات، کاوه (۱۳۹۲) *تاریخ‌نگاری مکتب پهلوی درباره‌ی دوره‌ی پهلوی*، پروانه نادر نژاد، پیام بهارستان، سال ششم، شماره ۲ (پیاپی ۲۱)، پاییز، صص ۱۷۵-۱۸۱.
- مجدالملک، میرزا محمد خان. ۱۳۲۱. *رساله‌ی مجددیه*. با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی. تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.
- بینا، فتح‌الله (بی‌تا) *اندیشه‌های رضاشاه کبیر*، بی‌جا: بی‌نا.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۰) *مأموریت برای وطنم*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- پهلوی، محمدرضا (بی‌تا) *پاسخ به تاریخ*، بی‌جا: بی‌نا.
- *حبل‌المتین*، (۱۳۴۳) س ۳۳، ش ۶، ۶ شعبان، صص ۴ و ۵.
- سیاح، حمید. ۱۳۵۶. *خاطرات حاج‌سیاح یا دوره‌ی خوف و وحشت* (چاپ دوم). به تصحیح سیف‌الله گلکار. تهران: انتشارات امیرکبیر.

- *مجله خواندنی‌ها*، س ۱۵، ش ۸۶، ۲۷ تیر ۱۳۳۴.
- خلعتبری، امیر عبدالصمد (۱۳۶۲) *خاطرات سپهسالار تنکابنی*، به اهتمام محمد تفضلی، تهران: نشر نوین.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲) *حیات یحیی*، چاپ دوم، ج ۴، تهران: عطار و فردوسی.
- رجبی فرد، حسن (۱۳۹۶) *استبداد منور در مطبوعات ایران*، تهران: مورخان.
- روزنامه کار (۱۳۰۲) ش ۳۴، ۱۸ خرداد.
- شاهید، جعفر (۱۳۵۰) *چهره‌های درخشان شاهنشاهی ایران*، بی‌جا: روزنامه جوانمردان.
- شاهید، جعفر (۱۳۵۵/۲۵۳۵) *پنجاهه پهلوی و سده‌های ملی‌گرایی*، بی‌جا: بی‌نا.
- شاهید، جعفر (بی‌تا) *دودمان پهلوی: تاریخ و شرح حال هفتادساله خاندان سلطنتی*، بی‌جا: شرکت سهامی چاپ.
- صفایی، ابراهیم (بی‌تا) *زمینه‌های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹*، تهران: شرکت افست.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۶۳) *رهبران مشروطه*، چاپ ۳، تهران: انتشارات جاویدان.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۵/۲۵۳۵) *بنیادهای ملی در شهرداری رضاشاه کبیر*، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- عالی پور، روح‌الله (۱۳۹۴) *واکاوی تاریخ‌نگاری رسمی عصر پهلوی اول مطالعه موردی: حبیب‌الله نوبخت*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس.
- عبدالرسول، نیر شیرازی (۱۳۸۷) *روزگار پهلوی اول*، تصحیح محمد یوسف نیری، جلد ۲، شیراز: دریای نور.
- فرمانفرمایان، محمدرولی میرزا (۱۳۸۲) *روزگار از دست‌رفته*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و بهمن فرمان، جلد ۳، تهران: کتاب سیامک.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (بی‌تا) *نیم‌قرن فرهنگ و تمدن ایران*، تهران: ستاد بزرگ ارتشداران.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۸) *شرح زندگانی من*، تهران: زوار، چاپ ششم.
- مشیری، میر موسی (۱۳۲۷) *پهلوی نامه مشیری*، جلد ۱، تهران: چاپخانه مهر ایران.
- مکی، حسین (۱۳۷۴) *تاریخ بیست‌ساله*، جلد ۳، تهران: انتشارات علمی.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۵) *گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره‌ی پهلوی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (متما)، *سند ۱۹/۵۵۱۹*، ۹۲ آبان ۱۳۰۴.
- نفیسی، سعید (۱۳۱۹) *پیشرفت‌های ایران در دوره‌ی پهلوی*، تهران: انتشارات دبیرخانه‌ی سازمان پرورش افکار.

- _____ (۱۳۴۴) تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی، تهران: شورای مرکزی جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران.
- هدایت، مهدی قلی (۱۳۶۱) خاطرات و خطرات، تهران: زوار.
- هنرمند، منوچهر (۱۳۴۵) پهلویسم، بی‌جا: بی‌نا.